



در بستر بیماری

نوشته: پریشان

گردآوری: فاروق فرهاد

سوئد: ۲۰۲۱

در بستر بیماری

فصل بدیست، خداوند امسال ما را از نعمت باران تا به حال محروم کرده و برای تن های علیل و بدن های ناتوان ما بلای سرما را نازل فرموده است.

ما مردمان بیچاره همیشه در معرض انواع بلاها قرار گرفته ایم. هر جا بلائی باشد باید بر سر ما نزول اجلال فرماید.

سرما بدبختی است. ما از آن بی نصیب نیستیم، اگر بیسوادی و نادانی است که ما از آن بزرگترین سهم را داریم اگر قحطی است ما از آن بی بهره نیستیم، اگر محرومیت است بحمدالله از همه چیز محرومیم، حال هم که سرما آمده بیماری سهم ما می شود.

نیروی جوانی از من رخت بر بسته، ایام شبابم سپری گشته و اگرچه مزاجی ناتوان دارم ولی فکرم بر استعداد بدنیم چیرگی می کند. فکر نهیب می زند که باید فلان و فلان کرد تن رنجور با خجلت از این امر سرپیچی می کند.

هفته گذشته در بستر بیماری سخت افتاده بودم گاهی که قدری تب سبک می شد به خیال می افتادم چیزی بنویسم ولی هرچه فکر کردم توانائی تحریر نداشتم.

خوب حس می کردم که کبر سن انسان را از بسیاری از لذایذ محروم می سازد. امروز که قدری بهبود یافته‌ام و از دو روز قبل توانائی خواندن روزنامه‌ها را داشته‌ام مانند انسان زنده‌ای کمی با وقایع روز آشنا شده‌ام چه اتفاقاتی در این مدت کوتاه بیماری من افتاده و من مثل اینکه از دنیای دیگری آمده‌ام احوال را دگرگون می بینم.

من که یک عمر در این مملکت زندگی کرده‌ام جزر و مد حوادث و فرازو نشیب اوضاع را دیده‌ام، تا اندازه‌ای به روحیات مردم آشنا و می دانم که به گفته‌ها کمتر باید اعتماد داشت.

مردم هزار رو دارند. هر رو را به موقعی مناسب بکار می‌برند، گاهی قیافه خندان، گاه روی تملق و چاپلوس، گاه راه فراموشی و... را نشان می دهند.

هر قدر ایام سپری میشود و هر اندازه بر عمر گیتی افزوده میشود مردم بر مکر و تزویر خود می افزایند و از حقیقت دور و منحرف می شوند. ولی اگر شخص از کنار ناظر اوضاع باشد و در این تغییر حالات تعمق کند تجارب گرانبھائی برای زندگانی خود خواهد اندوخت و با ملال و *تأثر فوق العاده‌ای به آتیه این کشور کهنسال خیره خواهد شد.

آنروز که مملکت ما در اوج عظمت بود و یا در ایامی که قوس صعودی بزرگی ایران پیموده میشد در سکنه این ملک حقیقت

و صداقتی وجود داشت ولی از آن ایامی که مردم از حقیقت انحراف یافتند دوران تیره بختی ما شروع شد.

من می خواستم با توجه به آگهی که در دو شماره قبل در کوهستان چاپ شده بود نظریات خود را نسبت به انتخابات بنویسم ولی افسردگی باطنی عنان اختیار از کفم ربوده و این مقدمه از قلمم تراوش یافت.

من خیال داشتم در اطراف کلیاتی راجع به انتخابات امروز چند سطری بنویسم ولی ملاقات یکی از دوستان قدیمی مرا براین داشت که یک قسمت مخصوص را یاد کنم.

دوست من به پاس سابقه دیرین به احوالپرسی من آمده بود. طبع کنجکاو مرا وادار ساخت که از اخبار ولایت از او بپرسم و مخصوصا از وضع انتخابات جويا شوم.

گفت: از سنندج خبر تازه‌ای نیست، آرامش کامل برقرار است. مردم همانطور بی سرو صدا خوابیده و هر قدر عده‌ای جوش و خروش بزنند کسی بیدار نمی شود و حقی تقاضا نمی کند. هرچه دادند مردم شاکرند و هرچه کردند خلق دعاگوست. گفتم: از سقز چه خبر؟ زدو و خورد اخیر چه بوده؟

گفت: میگویند مذاکراتی در آنجا بین نماینده‌های طرفین روی داده ولی کسی از آن چیزی نفهمیده، فعلا در آنجا هم

سروصدائی نیست. فقط میگویند شیخ جلال الدین نقشبندی آمده.

سپس به سخنان ادامه داده پرسید: آیا شیخ جلال الدین را میشناسی؟

گفتم: نام او را شنیده‌ام، گویا همان شخصی باشد که دو سه ماه قبل مهمان ستاد ارتش در تهران بود.

گفت: آری و پس از قدری مکث گفت: این مسافرت را من ساده نمیدانم تو چه فکر میکنی؟

گفتم: چون شیخ جلال الدین را نمی‌شناسم نمی‌توانم عقیده‌ای اظهار کنم.

گفت: اگر باز هم مرا سوءظن‌دار نخوانی خواهم گفت که برای کار انتخابات سقز است.

گفتم: چطور؟ مگر انتخابات سقز دست شیخ جلال الدین است یا خود او خواهان نمایندگی است؟

گفت: معلوم می‌شود کسالت خیلی در فکرت اثر کرده نه انتخابات دست شیخ جلال الدین است و نه خود او در این فکر است.

گفتم: پس در اینصورت آمدن او به تهران چه ربطی به انتخابات دارد؟

گفت: می خواهند یک آدم گمنامی را برای آنجا بتراشد و برای اینکار میداننداری را به شیخ جلال الدین می دهند. او باید نام نامزد را بر زبان جاری کند تا عقد وکالت بسته شود دیگران هم لبیک گویند دنبالش مبارکباد گویند.

گفتم: پس مردم چه خواهند کرد؟

گفت: مردم را چنان خفه میکنند که از احدی نفس بیرون نیاید.

گفتم: سقز نقطه حساسی است نمی توانند اینطور آشکارا مردم را به عقد ناشناسی درآورند.

گفت: آنهائیکه فکرش را کرده اند از من و تو در کار خود ماهرتر بوده اند. ولی با وجود این گمان نمی کنم باین سادگی وکالت سقز را بتوانند در دامن مجسمه ای بیاندازند.

رفیقم کلاهش را برداشته خنده ای کرد و گفت: یک هفته دیگر هم باید صبر کرد تا ببینم انتخاباتی اصلا در کار خواهد بود یا نه؟ ولی بهر حال من در اطراف اینهائی که گفتم قدری بیشتر تحقیق می کنم. امیدوارم تو هم حالت بهتر شده بتوانی اطلاعاتی بدست بیاوری که هفته آینده بیشتر در این موضوع بحث کنیم. مخصوصا فراموش نکن که از همه چیز لازمتر برای تو فعلا استراحت است.

منبع: نامه هفتگی کوهستان شماره ۷۲ دوشنبه ۱۱ آذرماه
۱۹۴۶_۱۳۲۵

اجلال: بزرگ و محترم داشتن، بزرگ شمردن، گرامی داشتن،
توقیر و بزرگواری.

*تأثر: اثر پذیرفتن، قبول اثر کردن. (فرهنگ عمید)

فاروق فرهاد ۲۰۲۱/۱۲/۳۰